اخلاق عرفانی قرآن
با تأکید بر دیدگاه علامه طباطبایی

رضا الهی‌منش*
سعید حضوری**

چکیده: در این مقاله ضمن تبیین اخلاق خاص قرآن که می‌توان آن را «اخلاق عرفانی قرآن» نامید، تطبیق آن با عرفان به‌ویژه عرفان عملی صورت گرفته است. علامه طباطبایی ذیل تفسیر برخی آیات قرآن از سه نوع اخلاق «مادی- فلسفی»، «عام انبیا» و «خاص قرآن» نام برده و نوع اخیر را مخصوص اسلام و غیر مسبوق به سابقه معرفی نموده است. با تأمل در ماهیت، مبانی و اهداف این نوع اخلاق، مشاهده می‌گردد که تشابهات فراوانی میان آن و عرفان عملی وجود دارد. ازاین‌رو این پژوهش با بیان ماهیت اخلاق خاص قرآن، آن را با عرفان نظری و عملی نیز تطبیق خواهد داد؛ زیرا این دو در مبانی، روش‌ها و اهداف بسیار با یکدیگر همخوانی دارند.

کلیدواژه‌ها: اخلاق، عرفان، قرآن، توحید، اخلاق توحیدی

---

*استادیار دانشکده عرفان دانشگاه ادیان و مذاهب e- mail: Elahimanesh@chmail.ir
**دانشجوی دکتری تصوف و عرفان اسلامی، دانشگاه ادیان و مذاهب قم
e-mail:shozouri45@gmail.com

دریافت مقاله: ۱۳۹۴/۸/۹؛ پذیرش مقاله: ۱۳۹۴/۱۰/۹

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01]

مقدمه:

محتوای اخلاقی و عرفانی، حجم قابل توجهی از آیات قرآن کریم را به‌خود اختصاص داده و آبشخور اصلی اندیشه‌ها و آثار علمای اخلاق و عرفای مسلمان نیز همین آیات الاهی است. در این میان علامه طباطبایی ازجمله دانشمندان مسلمان است که در آثار خویش اهمیت زیادی به مباحث اخلاقی و عرفانی داده است. ایشان در تفسیر *المیزان* ضمن تفسیر آیات ۱۵۳ تا ۱۵۷ سوره بقره از سه مبنای مهم اخلاقی سخن به‌میان آورده که عبارتند از: مبنای اخلاق مادی و فلسفی، اخلاق عام دینی (انبیا) و اخلاق خاص قرآن. مبنای اول مربوط به حکما و فلاسفه، به‌ویژه حکمای قدیم یونان، مبنای دوم متعلق به تعلیمات عموم پیامبران الاهی و مبنای سوم مخصوص قرآن کریم است.

ازطرفی علامه همچون علمای اخلاق معتقد است که اصلاح خُلق و خوی‌های نفسانی و نیز کسب ملکات فاضله تنها یک راه دارد و آن هم تکرار عمل صالح و مداومت بر آن است. با تکرار عمل صالح، اثر فعل رفته‌رفته در نفس، نقش بسته و استوار می‌گردد؛ به‌طوری‌که آن اثر به‌زودی زایل نمی‌شود و به اصطلاح علمای اخلاق حال به ملکه تبدیل می‌شود (طباطبایی، ۱۳۶۴، ج۱: ۵۳۴).

ایشان درخصوص انگیزه‌های اصلی در رفتارهای اخلاقی و تکرار آن‌ها هم یکی از سه مبنای «دنیاگرایی»، «آخرت گرایی» و «خداگرایی» را ذکر می‌کند. از دقت در مبنای سوم که رفتارهای آدمی را مبتنی‌بر توحید خالص و صرفاً کسب رضایت الاهی می‌داند، چنین برمی‌آید که این نوع اخلاق، وارد حیطهٔ عرفان و سیر و سلوک عرفانی گردیده است. بنابراین پرسش اصلی این پژوهش چنین شکل می‌گیرد که «ماهیت اخلاق خاص قرآن چیست و چه ارتباطی با عرفان اسلامی دارد؟» سپس در همین راستا می‌بایست به موضوعاتی چون: «مبانی سه‌گانهٔ اخلاق و به‌ویژه اخلاق خاص قرآن»، «مفهوم معرفت عرفانی و مبانی، مراتب و اهداف آن»، «ساحات وجود آدمی و مراتب کمال او» و نیز «تطبیق اخلاق خاص قرآن با عرفان» پرداخته شود.

گرچه اصطلاح «اخلاق خاص قرآن» تنها در *المیزان* به‌وسیلهٔ علامه طباطبایی طرح گردیده اما با توجه به مبنای توحیدی نابی که دارد می‌توان آن را در آثار عرفانی و اخلاقی علمای اسلام به‌وفور مشاهده نمود. کتاب *اوصاف الاشراف* از خواجه نصیرالدین طوسی، و *مراحل اخلاق در*

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01]

قرآن از استاد جوادی آملی را که درواقع شرح کتاب خواجه نصیر است، می‌توان به عنوان نمونه‌های قابلی در اخلاق توحیدی قرآن نام برد.

مبانی سه‌گانه اخلاق

علامه طباطبایی ذیل تفسیر آیات ۱۵۳ تا ۱۵۷ سوره بقره، بحثی اخلاقی مطرح نموده و از سه مبنای انحصاری در رفتارهای اخلاقی انسان نام می‌برد که عبارتند از:

الف. مبنای مادی و فلسفی

انسان به‌طور طبیعی وقتی ارادهٔ انجام کاری می‌کند، ملاک پسند یا ناپسند بودن آن را داوری دیگران قرار می‌دهد. ازاین‌رو برخی از حکما مبنای رفتارهای اخلاقی انسان را پذیرش یا رد آن ازسوی دیگران می‌دانند و معتقدند که ملاک رفتار پسندیده و ناپسند آن است که جامعه آن را تحسین یا تقبیح نماید. علامه طباطبایی این نوع اخلاق را با عنوان اخلاق مادی یا فلسفی نام برده و می‌گوید:

منفعت دنیوی انگیزهٔ اصلی اخلاق مادی است. این روش از راه توجه دادن مردم به منافع و آثار دنیوی رفتارها، آنان را وادار به رعایت فضایل اخلاقی می‌کند؛ مثل اینکه گفته شود عفت و قناعت و صرف‌نظر کردن از آنچه در اختیار دیگران است، انسان را سربلند و در انظار مردم بزرگ می‌سازد، ولی بر عکس، حرص موجب خواری و تنگدستی است (طباطبایی، ۱۳۶۴، ج۱: ۵۳۴).

اما اخلاق فلسفی که براساس سنت فیلسوفان یونان مانند ارسطو شکل گرفته و به‌وسیلهٔ فیلسوفان مسلمان دنبال شده است، مبتنی‌بر مصادیق فضیلت و رذیلت افعال انسانی است. آنان فضیلت و رذیلت اخلاقی را ناشی از نوع عملکرد سه قوهٔ اصلی وجود آدمی یعنی قوای شهویه، غضبیه و عاقله می‌دانند. «قوهٔ شهویه»، به دنبال جذب منفعت و خیری است که هماهنگ و ملایم با تمایلات انسان باشد؛ مانند: خوردن و نوشیدن. «قوهٔ غضبیه»، امور مضرّ و شرّ را از نفس آدمی دفع می‌کند؛ مانند: دفاع از جان و مال، و «قوهٔ عاقله» انسان را به خیر و سعادت رهنمون ساخته و از شر و شقاوت بازمی‌دارد.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01]

هریک از قوای سه‌گانه، یک حالت اعتدال و میانه و دو حالت غیرمعتدل در جهت افراط و تفریط دارند. فضیلت هر یک از قوا، حد وسط آن‌هاست و افراط و تفریط، رذیلت محسوب شده و مذموم قلمداد می‌شوند. مثلاً در قوهٔ شهویه حالت اعتدال آن «عفت»، حالت افراط آن «حرص یا شره» و حالت تفریط آن «تنبلی یا خمودی» است. در مکتب اخلاقی فلسفی، افراد در صورت داشتن ملکهٔ عفت، شجاعت، حکمت و عدالت که حالت اعتدال در قوای حیاتی آنان است، مورد مدح قرار گرفته و خروج از خط اعتدال و لغزیدن به جانب افراط یا تفریط، موجب ذم و سرزنش آنان می‌گردد. اگر کسی بخواهد مورد ستایش افراد اجتماع قرار گیرد یا از سرزنش آنان مصون بماند راهش این است که بکوشد ملکات اعتدالی چهارگانه را در خود به‌وجود آورده و از هرگونه زیاده‌روی و کوتاهی در آن‌ها خودداری نماید.

ب. مبنای اخلاقی عام دینی

عمومی‌ترین راه برای تهذیب نفس و تخلق به اخلاق پسندیده، توجه به حکم عقل جامع‌نگر و از طریق اشاره به دو مورد است: **۱.** فواید و مضرات آخرتی اعمال؛ **۲.** قضا و قدر الاهی. این روش که عموم انبیا (علیهم السلام) از آن بهره می‌جستند مورد تأکید قرآن کریم نیز بوده و آیات فراوانی بر آن دلالت دارند. علامه طباطبایی آیات قرآن در این باره را به دو دسته تقسیم کرده است. دستهٔ اول آیاتی هستند که اخلاق را از راه غایات اخروی، اصلاح و تهذیب می‌کنند، غایاتی که یک‌یک آن‌ها کمالات حقیقی قطعی هستند نه کمالات ظنی و خیالی، و دستهٔ دوم آیاتی که از راه مبادی این کمالات که آن مبادی نیز اموری حقیقی و واقعی هستند، به اصلاح اخلاق و تهذیب نفس می‌پردازند، مانند اعتقاد به قضا و قدر و تخلق به اخلاق الاهی. چون آدمی خلیفهٔ اوست و باید با اخلاق خود صفات او را نمایش دهد.

آیاتی که از راه غایات اخروی به اصلاح اخلاق می‌پردازند فراوانند، ازجمله آیات: «إِنّ اللّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنّ لَهُمُ الْجَنّةَ» (توبه: ۱۱۱)؛ «خدا از مؤمنان جان‌ها و مال‌هایشان را خرید، تا بهشت از آنان باشد». «اِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ اَجرَهُم بِغَيرِ حِسَابٍ» (زمر: ۱۰)؛ «مزد صابران

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01]

بی‌حساب و کامل ادا می‌شود» و «اِنَّ الظّالِمِینَ لَهُم عَذَابٌ اَلِیمٌ» (ابراهیم: ۲۲)؛ «برای ستمکاران عذابی است دردآور».

اما آیاتی که از طریق بیان مبادی کمالات، مانند قضا و قدر یا تخلق به اخلاق الاهی و یا تأکید بر اتصاف به صفات الاهی جهت دستیابی به سعادت اخروی به تهذیب اخلاق می‌پردازند نیز فراوانند، ازجمله آیاتی چون: «مَا اَصَابَ مِن مُصِیبَةٍ فِی الاَرضِ وَ لا فِی اَنفُسِکُم الّا فِی کِتَابٍ مِن قَبلِ اَن نَبرَاَهَا اِنَّ ذَلِکَ عَلَی اللهِ یَسِیرٌ...» (حدید: ۲۲)؛ «هیچ مصیبتی به مال یا به جانتان نرسد مگر پیش از آنکه بیافرینیمش، در کتابی نوشته شده است. و این بر خدا آسان است». این آیه از تأسف مردم بر آنچه از دست رفته و خوشحالی و دلبستگی به آنچه موجود است جلوگیری کرده و می‌گوید: چون حوادث مستند به قضا و قدر الهی است و آنچه باید به انسان برسد بالاخره خواهد رسید و آنچه نباید برسد نخواهد رسید، بنابراین تأسف و خوشحالی بی‌جاست و نباید از کسی که زمام تمامی امور را به دست خداوند می‌داند چنین اموری صادر شود. همچنین آیه: «مَا اَصَابَ مِن مُصِیبَةٍ اِلّا بِاِذنِ اللهِ وَ مَن یُؤمِن بِاللهِ یَهدِ قَلبَهُ» (تغابن: ۱۱)؛ «هیچ مصیبتی جز به فرمان خدا به کسی نمی‌رسد. و هر که به خدا ایمان بیاورد. خدا قلبش را هدایت می‌کند».

ج. اخلاق خاص قرآن

این نوع اخلاق چنان‌که از سخنان علامه برمی‌آید دارای دو مبنای مهم «معرفت» و «محبت» است که به اختصار به هریک پرداخته می‌شود:

۱. مبنای معرفتی

هر عملی که انسان برای غیر خدا انجام دهد، لابد منظوری از آن عمل در نظر دارد، یا برای این انجام می‌دهد که در آن عزتی سراغ دارد و می‌خواهد آن را به‌دست آورد و یا به خاطر ترس از نیرویی آن را انجام می‌دهد، تا از شر آن نیرو محفوظ بماند. قرآن کریم هم عزت را منحصر در خدای سبحان کرده، و فرموده: «إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِیعاً» (یونس: ۶۵)؛ «عزت به‌تمامی از آنِ خداوند است» و هم نیرو را منحصر در او کرده و فرموده: «أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِیعاً» (بقره: ۱۶۵)؛ «همهٔ قدرت از آنِ خداست» و معلوم است کسی که به این دین و به این معارف ایمان دارد، دیگر در دلش جایی

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01]

برای ریا و سمعه و ترس از غیرِ خدا و امید به غیرِ خدا و تمایل و اعتماد به غیر خدا، نمی‌ماند، و اگر به‌راستی این دو قضیه برای کسی معلوم شود، یعنی علم یقینی بدان داشته باشد، تمامی پستی‌ها و بدی‌ها از دلش شسته می‌شود و این دو قضیه دل او را به زیور صفاتی از فضائل، درمقابل آن رذائل می‌آراید، صفاتی الهی چون تقوای باللّه و عزت یافتن به خدا و غیر آن از قبیل مناعت طبع و کبریا و غنای نفس و هیبتی الهی و ربانی.

و نیز در کلام خدای سبحان مکرر آمده که مالکیت جهان هستی و آسمان‌ها و زمین تنها از آن خداست و آنچه در آسمان‌ها و زمین است از آن وی است که مکرر بیانش گذشت، و حقیقت این مالکیت برای خداوند آن‌چنان است که برای هیچ موجودی از موجودات استقلالی باقی نمی‌گذارد و استقلال را منحصر در ذات خدا می‌کند. در این صورت دیگر چه کسی و به چه وجهی از خدا بی‌نیاز تواند بود؟ هیچ‌کس و به‌هیچ‌وجه، برای اینکه هر کسی را که تصور کنی، خدا مالک ذات او و صفات او و افعال او است و اگر به‌راستی ما ایمان به این حقیقت داشته باشیم، دیگر بویی از استقلال در خود و متعلقات خود سراغ می‌کنیم؟! هرگز! باپیداشدن چنین ایمانی تمامی اشیا، هم ذاتشان و هم صفاتشان و هم افعالشان، در نظر ما از درجهٔ استقلال ساقط می‌شوند، دیگر چنین انسانی نه‌تنها غیرِخدا را اراده نمی‌کند، بلکه در درون او زمینه‌ای نیست که بتواند غیر او را اراده کند و نمی‌تواند دربرابر غیر او خضوع کند، یا از غیر او بترسد یا از غیر او امید داشته باشد یا به غیر او به چیز دیگری سرگرم شده و از چیز دیگری لذت و بهجت بگیرد یا به غیر او توکل و اعتماد نماید و یا تسلیم چیزی غیر او شود و یا امور خود را به چیزی غیر او واگذارد (طباطبایی، ۱۳۶۴، ج۱: ۵۴۱ -۵۴۰). چنین کسی اراده نمی‌کند و طلب نمی‌نماید، مگر وجه حق باقی را، حقی که پس از فنای هر چیز باقی است، همچنین اعراض نمی‌کند مگر از باطل، و فرار نمی‌کند جز از باطل، باطلی که عبارت است از غیرِخدا، چون آنچه غیرخداست فانی و باطل است، و دارندهٔ چنین ایمانی برای هستی خویش در قبال وجود حق تعالی که آفریدگار اوست، هیچ استقلالی قائل نبوده و به خواسته‌های خویش دربرابر خواسته‌های الاهی نیز هیچ اهمیتی نمی‌دهد. این درواقع همان توحید عملی به‌معنای حقیقی آن است.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01]

علامه در مقدمات استدلال فوق، از سه اسم عزیز، قدیر و مالک استفاده نموده و ایمان قلبی انسان به این اسما را موجب ایجاد انگیزه‌ای کاملاً توحیدی برای رفتارهایش برمی‌شمارد. اما می‌توان فرض کرد به غیر از آن اسم، می‌توان به دیگر اسمای الهی و حقایق قرآنی چنگ زد؛ ازاین‌رو علامه به برخی از آیات که دربردارندهٔ اسما و صفات الاهی دیگری هستند، اشاره کرده تا ثابت شود براساس فرهنگ خاص قرآنی جز انگیزهٔ الاهی و توحیدی چیزی برای فاعل مرید نمی‌ماند، مانند: «اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ، لَهُ الْأَسْماءُ الْحُسْنى» (طه: ۸)، «ذلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ، لا إِلهَ إِلَّا هُوَ خالِقُ كُلِّ شَيْءٍ» (انعام: ۱۰۲)، «الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ» (سجده: ۷)، «وَ عَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ» (طه: ۱۱۱)، «كُلٌّ لَهُ قانِتُونَ» (بقره: ۱۱۶)، «وَ قَضى رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ» (اسری: ۲۳-۲۲)، «أَ وَ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ، أَنَّهُ عَلى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» (فصلت: ۵۳)، «أَلا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ» (فصلت: ۴۵)، «وَ أَنَّ إِلى رَبِّكَ الْمُنْتَهى» (نجم: ۴۲) و «وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ، الَّذِينَ إِذا أَصابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قالُوا: إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ» (بقره: ۱۵۶).

آیات فوق بر این حقیقت دلالت دارند که الوهیت، خالقیت و ربوبیت بر هستی تنها از آنِ خداوند است و شخص موحد علاوه‌بر اعتقاد به عزت، قدرت و مالکیت خداوند که پایه‌های اصلی ایجاد انگیزهٔ توحیدی در رفتارهای انسان می‌باشند؛ می‌بایست باور قلبی داشته باشد که معبود و الهی جز خدا ندارد. او خالق تمام موجودات و ظاهرتر از همهٔ آن‌هاست و بر همه‌چیز احاطه داشته و همهٔ امور به او منتهی می‌شود و همه‌چیز و همه‌کس بازگشت‌شان به سوی اوست.

۲. مبنای حبّی

مقهور بودن انسان و تسلیم بودن او دربرابر قهر و جبر الاهی به این معنا نیست که وی چاره‌ای جز پذیرش آن ندارد؛ بلکه تن دادن به حاکمیت و ولایت الاهی، نوعی انتخاب حساب‌شده و از روی معرفت عمیق به خداوند و نیز از سر محبت و عشق به آن کمال مطلق است. انسان در این مقام به‌خوبی واقف است که خدای عزوجل، همان‌طور که «احکم الحاکمین» است «ارحم الراحمین» نیز می‌باشد. اگر «جبار»، «منتقم»، «ذوانتقام»، «ذوالقوه»، «رقیب»، «شدید العقاب» و... است، «ارحم الراحمین»، «اهل المغفره»، «تواب»، «حلیم»، «خیر الحاکمین»، «ذوالرحمه»، «ذوالفضل العظیم»،

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01]

«رئوف»، «سلام»، «شاکر»، «غفور»، «غنی»، «قدوس»، «لطیف»، «وهاب»، «ودود» و «هادی» نیز می‌باشد. با ایمان به نظام اسما و صفات الهی، انسان با اختیار خویش و از سر شوق، خود را مقهور و مطیع محض خداوند قرار می‌دهد؛ چرا که می‌داند بالاترین کمال و رشد آدمی همانا بندگی و تسلیم عارفانه دربرابر مبدأ هستی است.

همچنین براساس تقسیمی که علما و عرفای مسلمان بیان نموده‌اند، صفات خداوند به دو بخش جلال و جمال تقسیم می‌شوند. صفاتی که مربوط به قهر و غلبه و تسلط خداوند بر هستی است، صفات جلال و آنچه مربوط به لطف و رحمت و زیبایی اوست، صفات جمالی خداست. قیصری می‌گوید:

> *ذات خداوند، برحسب مراتب الوهیت و ربوبیت، دارای صفات متعدد متقابل، مثل لطف و قهر، رحمت و غضب، خوشنودی و نارضایتی و ... است. صفات متقابل را دو صفت جمال و جلال در خود گرد می‌آورند، زیرا هرچه به لطف مربوط می‌شود، صفت جمال و هرچه وابسته به قهر است، صفت جلال، می‌باشد* (قیصری، ۱۳۸۷: ۳۴).

ازاین‌رو در نظام توحیدی، انسان نه‌تنها خود را تسلیم صفات جلال می‌کند که محب صفات جمال نیز هست. انسان مقرب می‌داند، با تسلیم دربرابر عزت، قدرت، مالکیت و قهر الاهی، به نهایت لطف، رحمت، مغفرت و سعادت نیز نائل گشته است. با رسیدن به مقام قرب و فنای حق درخواهد یافت که آنجا صفات جلال و جمال متحدند و کسی که در خدا فانی شده خود را در اتحاد با آن‌ها می‌بیند. در مقام قرب و فنا همه‌چیز زیباست و چنین است که در آنجا سالک جز صفت جمال چیزی نمی‌بیند. به این نکته نیز باید توجه داشت که هیچ صفت جلالی، خالی از جمال و هیچ صفت جمالی بدون جلال نیست. یعنی در قهر خدا، لطف و در لطف او نیز قهر نهفته است. قیصری می‌گوید:

> *هر یک از صفات جمال نیز، دارای جلالی است، مثل هیمانی که از زیبایی حق حاصل می‌شود و هیمان عبارت از مقهور شدن عقل از زیبایی حق و سرگشتگی عقل در آن است. هریک از صفات جلال نیز، جمالی دارد و آن، همان لطفی است که در قهر الهی پوشیده شده است* (قیصری، ۱۳۸۷: ۳۴).

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01]

علامه طباطبایی نتیجه این مسلک را عبودیت حبّی بیان کرده و بر این باور است که انسان با عبودیت حبی به قرب خداوند متعال [نه صرف لذات بهشتی و نجات از جهنم] می‌رسد. ایشان ازیک‌سو در مباحث اخلاقی به این نکته تأکید می‌کند که مسلک سوم؛ یعنی اخلاق قرآنی به توحید و نفی شرک دعوت کرده و منجر به عبودیت محض می‌شود (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج۱ :۳۶۰) و ازسوی‌دیگر در تفسیر سورهٔ یوسف، نتیجه عبودیت محض یا عبودیت حبّی را دستیابی به قرب الهی می‌داند. ایشان معتقد است افرادی که خداوند متعال را برای رسیدن به بهشت و فرار از عذاب جهنم، عبادت نمی‌کنند؛ بلکه دلیل عبادت آن‌ها محبت به خداوند متعال است، براثر این عبودیت حبّی به درجهٔ قرب خداوند متعال نائل می‌گردند؛ چرا که هیچ حجابی بین آن‌ها و خداوند متعال وجود ندارد؛ زیرا معیار و مبنای کار آن‌ها در طول زندگی نه فواید دنیوی بوده و نه فواید اخروی، بلکه ملاک کارهای آن‌ها فقط رضایت الهی بوده است؛ درنتیجه دنیا و ابلیس و هوای نفس در نظر این‌ها ارزشی نداشته و مانعی برای عبودیت آن‌ها نبوده، و آن‌ها به مقام قرب الهی نائل گشته‌اند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج۱۱: ۱۶۲).

فرایند وصول به عبودیت حبی

ازآنجاکه در اخلاق خاص قرآن، هدف اصلی کسب رضایت الهی است، این هدف، منجر به ذکر دائمی و ذکر دائمی، منجر به محبت پروردگار می‌شود؛ درنتیجه ایمان بنده نسبت به خداوند متعال افزایش یافته و قلب او مجذوب تفکر دربارهٔ پروردگارش می‌شود و این جذبه و شور منجر به عبودیت محضه (عبودیت حبّی) می‌گردد. چنین کسی به درجه‌ای می‌رسد که به دنبال ابتغای وجه الهی و کسب رضایت خداوند متعال است و تمام همّ و غم او محبوب ازلی و ابدی است، نه فضیلتی برایش مطرح است و نه رذیلتی، و نه ستایش و تعریف و تمجید مردم، نه توجهی به دنیا دارد و نه به آخرت، و نه توجهی به بهشت دارد و نه به جهنم، چنین انسانی توشه‌اش عبودیت خداست و راهنما و دلیلش، محبت اوست (طباطبایی، ۱۳۶۴، ج۱: ۳۷۵).

البته باید توجه داشت که در اخلاق خاص قرآن، معرفت و حبّ الاهی نیز به‌وسیلهٔ تهذیب نفس و تزکیه درون حاصل می‌گردد. هدف اخلاق توحیدی قرآن کریم «قرب الهی» و «ابتغای وجه الله» است، چنان‌که هدف اصلی در تزکیه و تهذیب نفس نیز قرب الهی و دستیابی به فلاح مطلق است.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01]

مفهوم عرفان و اقسام آن

عرفان در لغت از ریشهٔ «عَرَفَ» به‌معنای شناختن، دانستن، اعتراف کردن، مشهور و نیکی است. (منجد الطلاب،۱۳۶۰: ذیل واژه) اسم فاعل این مصدر «عارف» و مصدر دیگرش «معرفت» می‌باشد. ماده «عَرَفَ» با ماده «عَلِمَ» بسیار قریب المعنی هستند. با این تفاوت که «عَرَفَ» و مشتقات آن برای نوع یا مرتبهٔ خاصی از علم به‌کار می‌رود که با نوعی موشکافی و رمزگشایی همراه باشد. درواقع «عرف»، شناختی از سطح به عمق، از ظاهر به باطن و یا از این سوی حجاب به آن‌سوی آن است.

در مادهٔ «عَرَفَ» نوعی شناخت مطرح است که همه را آن ادراک میسر نیست. امتیاز دیگر این ماده این است که در مورد برخی موضوعات شناخت، کاربرد دارد. مثلاً گفته نمی‌شود «عَلِمتُ اللهَ» (خدا را دانستم) بلکه گفته می‌شود «عَرَفتُ اللهَ» (خدا را شناختم). و نیز ماده «عرف» از علم پس از جهل یا پس از فراموشی حکایت می‌کند. به همین سبب نمی‌توان خدا را عارف نامید؛ بلکه او را عالم می‌خوانند. چرا که علم او مسبوق به جهل نیست. بنابراین نام عرفان برای این نوع شناخت، می‌رساند که اولاً متعلق معرفت عرفانی امری خاص و بسیط مانند خدا بوده، ثانیاً معرفت عرفانی از سنخ دانش‌های متعارف نبوده که پس از جهل حاصل آید بلکه از گونه‌ای است که همواره با انسان همراه است و فقط غفلت آن را می‌پوشاند (موحدیان عطار، ۱۳۸۸: ۶۰- ۵۸).

اما در معنای اصطلاحی عرفان، تعاریف متعددی ازسوی عرفان‌پژوهان ارائه گردیده است. به‌طوری‌که تعدد آن‌ها، حتّی نوعی ابهام در فهم حقیقت آن به ذهن متبادر می‌سازد. آنچه مسلم است همهٔ آن تعاریف درصددند از یک معنا سخن بگویند و یک حقیقت را منکشف سازند. مثلاً از صوفیه ابوسعید ابوالخیر در تعریف عرفان گفته است:

«آنچه در سرداری بنهی و آنچه در کف داری بدهی و آنچه بر تو آید نجهی». یا ابن‌عطا گفته است: «ابتدایش معرفت است و انتهایش توحید». همچنین جنید می‌گوید: «تصوف صافی کردن دل است از مراجعت خلقت و مفارقت از اخلاق طبیعت و فرو میراندن صفات بشریت و دور بودن از دواعی نفسانی و فرو آمدن در صفات روحانی و بلند شدن به علوم حقیقی و به‌کار داشتن آنچه اولی است الی الابد و خیرخواهی به

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01]

همهٔ امت و وفا به‌جای آوردن بر حقیقت و متابعت پیغمبر کردن در شریعت» (یثربی، ۱۳۷۴: ۳۳).

در میان تعاریف ارائه شده به تعریفی برمی‌خوریم که می‌توان گفت فهم جامع و دقیقی‌تری از عرفان را بیان می‌کند و آن تعریف قیصری است که می‌گوید:

هو العلم باللّه سبحانه من حیث اسمائه و صفاته و مظاهره و احوال المبدا و المعاد. و بحقایق العالم و بکیفیة رجوعها الی حقیقة واحدة هی الذات الاحدیة و معرفة طریق السلوک و المجاهدة لتخلیص النفس عن مضایق القیود الجزئیة، و اتصالها الی مبدئها و اتصافها بنعت الاطلاق و الکلیة (قیصری، ۱۳۸۱: ۷).

عرفان عبارت است از علم به حضرت حق سبحان، از حیث اسما و صفات و مظاهرش، و علم به احوال معاد و به حقایق عالم و چگونگی بازگشت آن حقایق به حقیقت واحدی که همان ذات احدی حق تعالی است؛ و معرفت طریق سلوک و مجاهده برای رها ساختن نفس از تنگناهای قید و بند جزئیت و پیوستن به مبدأ خویش و اتصاف به نعت اطلاق و کلیت.

رابطهٔ عرفان نظری و اخلاق خاص قرآن

عرفان نظری کارکردی همانند فلسفه دارد و درصدد شناساندن هستی است. فیلسوف می‌خواهد با ابزار عقل و براهین عقلی، عالم هستی را مورد شناسایی قرار دهد؛ اما عرفان درواقع نوعی هستی‌شناسی شهودی از طریق کشفیات قلبی و باطنی است وعارف درصدد است که نه‌تنهاحقیقت هستی و مراتب آن را به چشم دل مشاهده نماید، بلکه به آن دست یافته و در آن فانی گردد.

اخلاق خاص قرآن مبتنی‌بر هستی‌شناسی قرآنی است و هستی‌شناسی قرآن در مرتبهٔ بالاتر از حسّ و عقل تشابه زیادی با هستی‌شناسی عرفانی دارد. راه حس، عقل و قلب راه‌های شناخت حقایق هستی در قرآن معرفی شده است. آیات بسیاری بر مشاهدهٔ هستی از طریق حواس و پی بردن به خالق آن تأکید دارند. برخی از آیات نیز به صورت براهین عقلی با مقدمات یقینی یا تجربی بر وجود خدا و اسما و صفات او استدلال می‌کنند. اما قلب که در عرفان یگانه ابزار مشاهدات عرفانی است نه‌تنها در قرآن با همین کارکرد نام برده شده که بر استفاده از آن نیز پافشاری شده است.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01]

بنابراین هستی‌شناسی قرآن دارای مراتبی است که از معرفت حسی تا شناخت قلبی امتداد دارد. ازاین‌روی با ارتقای سطح معرفتی انسان نسبت به عالم هستی از مرتبهٔ حس به عقل و قلب، مرتبهٔ اخلاقی او نیز به همین میزان بالا می‌رود. اخلاق توحیدی قرآن، محصول معرفتی عمیق نسبت به هستی و مراتب آن و نیز شناخت انسان و ساحات وجودی اوست. به همین دلیل می‌بایست برای تخلق به اخلاق الاهی در این سطح از معرفت شهودی و عرفانی مدد گرفت.

رابطهٔ عرفان عملی و اخلاق خاص قرآن

با تعریفی که از عرفان عملی و اخلاق خاص قرآن ارائه گردید، می‌توان ارتباط تنگاتنگی در اهداف و روش‌ها میان آن دو در نظر گرفت که به برخی از مهم‌ترین آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱. اتحاد در هدف

گرچه در عرفان و اخلاق متعارف اسلامی که همان اخلاق عام انبیا و مبتنی‌بر جذب پاداش و دفع کیفر آخرتی است، هدف سالک خداست، اما انتهای وصول به حق در آن دو متفاوت است. هدف در اخلاق متعارف، رسیدن به قرب خدا به‌معنای آراسته شدن به اخلاق الاهی به منظور برخورداری از مزایای آن در دنیا و آخرت است. «خودیت» و توجه به منافع و مضارّ آن در این نوع اخلاق بسیار پررنگ است. اما در عرفان، هدف، اوج بیشتر و انتهای عمیق‌تری دارد که عبارت است از وصول به حق، شهود وحدت شخصی وجود، فنای در او و بقای به او. درواقع سالک به مرتبه‌ای از «قرب» می‌رسد که برای خود اصولاً شأنی قائل نیست و «خودیتی» احساس نمی‌کند که بخواهد برای آن منفعتی را جذب یا ضرری را دفع کند.

عرفان‌نویسان مسلمان در آثار خویش، هدف و انتهای سیر و سلوک عرفانی را وصول به توحید ناب معرفی و بر آن تأکید نموده‌اند، مثلاً قیصری می‌گوید: وجهه همت عارف و قبله مقصود او حق است و مواظبت او بر طاعات و تصفیهٔ نفس از رذائل و تحلیهٔ آن بفضائل فقط برای آن است که حجب ظلمانی و نورانی واسطهٔ بین او و حق برداشته شود و شاهد غیبی رخ بنماید. این طایفه در سلوک راه باطن (چون طریقه حکمت و کلام هر دو سلوک راه ظاهر است) مقاماتی را پیمایند که اول آن توبه است و آخر آن گذشتن از همه‌چیز و روی و اقبال به حق مطلق و گذشتن از همه‌چیز،

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01]

شامل گذشتن از خود نیز می‌شود، و این گذشتن از غیر و خود به‌نحو تحقّق و شهود است نه به‌نحو علم و نظر، و از این گذشتن از اغیار و خود به فنا تعبیر شده است، و فنای حقیقی شامل فنای از فنا نیز می‌شود باین معنی که در مقام فنا، فنا منظور شود وگرنه همین خود حجابی است و آن وقت است که مقام وصول دست دهد نه عارفی بماند و نه معروفی، نه واصفی، و نه موصوفی (رک: قیصری، ۱۳۸۱: ۱۲).

و یا میرزا احمد آشتیانی می‌گوید: در عرفان اسلامی که «بر توحید ناب» استوار است در بخش اصلی و بنیادین خود یعنی عرفان عملی که از جنس سیر و سلوک آن‌هم روشمند، نظام‌دار و مبتنی‌بر یک دیالکتیک جامع و کامل است در پی آن است که انسان را «خداخو» نماید و سالک در پرتو سلوک الی‌اللّه و در سایهٔ معرفت اجمالی به خدا و محبّت الهی و عبودیت دربرابر معبود مطلق بتواند به معرفت تفصیلی، آن‌هم «معرفت شهودی» خدای سبحان راه یابد و عرفان تبیین مسیر و بسترهای رسیدن عارف به توحید محض است (رک: آشتیانی، ۱۳۸۶: ۱۸۰).

در اخلاق خاص قرآن نیز مانند عرفان هدف سالک صرفاً کسب رضایت الاهی، زدودن مطلق خودیت‌ها و وصول به توحید ناب است، به‌طوری‌که هیچ شائبه‌ای از شرک در آن یافت نشود. این مقصود حاصل نگردد مگر به زدودن تمام تعلقات و وابستگی‌های مادی و غیرمادی یا همان حجاب‌های ظلمانی و نورانی از وجود سالک؛ و این همان فنای فی‌الله است که مقصود عارف از سیر و سلوک عرفانیش می‌باشد. فنا چیزی جز کنار زدن ماسوی الله در قصد و نیت سالک برای انجام اعمالش نیست. در این نوع اخلاق نیز محرک سالک، محبت خدا و عشق به عبودیت محض در برابر اوست. کمال انسان، در ظهور کمالات الهیه در اوست. از این‌رو آیات الهی هدف آفرینش انسان را سیر به‌سوی کمال مطلوب و کسب فضایل اخلاقی معرفی کرده‌اند. کمال نهایی انسان توحید است؛ و توحید در عمل آن‌گاه ظهور می‌کند که در آغاز و پایان هر کاری خدا باشد: «وَقُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِی مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِی مُخْرَجَ صِدْقٍ» (اسراء: ۸۰).

علامه طباطبایی نیز بر این نکته تأکید کرده که قرآن کریم، هدف از آفرینش انسان را رساندن او به مقام عبودیت معرفی می‌کند: «وَمَا خَلَقتُ الجِنَّ وَ الاِنسَ اِلّا لِیَعبُدُونِ» (ذاریات: ۵۶). عبودیت

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01]

محض چیزی جز توحید خالص یا به‌عبارتی مقام فنای فی‌الله نیست. غرض نهایی از خلقت همان حقیقت عبادت است، یعنی این است که بنده ازخود و از هر چیز دیگر بریده، به یاد پروردگار خود باشد، و او را ذکر گوید (طباطبایی، ۱۳۶۴، ج ۱۸: ۵۸۲).

بنابراین می‌توان گفت که هدف در اخلاق توحیدی قرآن، مشابه با هدف سالک در عرفان عملی است. هدف هر دو درواقع خالص گشتن برای خدا، تخلق به اخلاق او، مشاهدهٔ جلال و جمال او و فنای در اوست.

۲. تأکید بر تهذیب نفس و تزکیهٔ درون (ریاضت)

روش رسیدن به هدف در عرفان عملی و اخلاق خاص قرآن، مبتنی‌بر سیر باطنی و تحول درونی است که از طریق تهذیب نفس و تزکیهٔ باطن حاصل می‌شود. سیر رسیدن به خدا در هر دو، تنها از طریق پالایش قلب از هر نوع آلودگی و رجس و آراستن آن به فضائل و محاسن امکان‌پذیر است. قرآن کریم درخصوص اخلاق، تأکید بر تهذیب و تزکیهٔ نفس دارد و اصولاً اخلاق قرآنی بر همین اصل بنا شده است. آیات متعددی از قرآن، رستگاری و سعادت انسان را در همین امر می‌دانند. ازجمله: «قَد اَفلَحَ مَن تَزَکَّی» (اعلی: ۱۴) و «قَد اَفلَحَ مَن زَکّاهَا» (شمس: ۹). همچنین آیاتی که هدف رسالت پیامبران را تزکیهٔ نفس انسان‌ها معرفی می‌کند، مانند: «وَ یُزَکِّیهِم وَ یُعَلِّمُهُمُ الکِتَابَ وَ الحِکمَهَ» (جمعه: ۲) و «و یُعَلِّمُهُمُ الکِتَابَ وَ الحِکمَهَ وَ یُزَکُّیهِم» (بقره: ۱۲۹) تأکید بر همین موضوع دارند.

این در حالی است که در میان عرفا و یا عرفان‌پژوهان نیز اصطلاح تهذیب نفس و تزکیهٔ باطن از پراستعمال‌ترین واژه‌ها و تنهاترین مسیر در سیر و سلوک عرفانی برای وصول به حق به‌شمار می‌رود. هیچ کتابی در عرفان یافت نمی‌شود که راه دست‌یابی به هدف بلند عرفان را چیزی جز تهذیب نفس و تزکیهٔ باطن معرفی کرده باشد. اصولاً عرفای راستین، بنای عرفان را بر تعلیمات قرآن و گزاره‌های رازگونهٔ آن می‌گذارند و سیر و سلوک را خارج از طریقهٔ پیشنهادی قرآن معتبر نمی‌شمارند. در این موضوع تفاوتی میان عرفا یا عرفان‌پژوهان شیعه و سنی هم وجود ندارد. این درحالی است که می‌دانیم بیشتر صوفیه و عرفای مسلمان به‌نوعی منشأ تعلیمات عرفانی خویش را به

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01]

یکی از امامان معصوم شیعه یعنی امام علی (علیه السلام)، امام سجاد، امام صادق و امام رضا (علیهم السلام) می‌رسانند و این امامان بزرگوار نیز درواقع مبیّن حقیقی کتاب و سنت می‌باشند.

در هر صورت نمونه‌های فراوانی در متون اخلاقی و عرفانی دربارهٔ اصل زیربنایی تهذیب نفس و تزکیه درون مشاهده می‌شود که در اینجا تنها به چند مورد اشاره می‌شود:

بیشتر آداب دینداران را تهذیب نفس و تأدیب اندام‌ها و طهارت دل و حفظ حدود حق و دوری از شهوات و شبهه‌ها و انجام عبادت‌ها و شتاب در خیرات به وجود می‌آورد (سراج طوسی، ۱۳۸۲: ۱۹۱).

سفر دیانت و تحمّل مشقّت و تهذیب سه چیز است: تهذیب نفس، تهذیب خوی، تهذیب دل (میبدی، ۱۳۸۳، ج۲: ۱۹).

اساس عرفانی این مکتب موضوع «انّ اللّه خلق الإنسان علی صورته» است که توجه به کشف و وحدت و اتّحاد عرفانی را سبب شده است. ... دل عارف، اگر به تهذیب نفس پردازد، مرکز تجلّی انوار حق می‌گردد و او خویش را بازتاب نور الهی می‌یابد (سهروردی،۱۳۷۵: ۵۳۷).

ریاضت و تهذیب نفس از جهت رفع آن حجب است و کشف آن عجایب و علوم و وصول و تحقق بدان عالم (فرغانی، ۱۳۷۹: ۳۹۳).

۳. محوریت کتاب و سنت

اخلاق و عرفان اسلامی هر دو از علومی هستند که ریشه در کتاب و سنت داشته و در بستر اسلام رشد و نمو یافته‌اند. هم عرفای مسلمان و هم علمای اخلاق براساس آیات الاهی و سیره و سنت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) اصول و فروع این علوم را طراحی نموده و با وسواس فراوان تلاش کرده‌اند که مبانی اندیشه‌های نظری و عملی خود را از قرآن و سنت اخذ نمایند.

آثار عرفا و علمای شیعه علاوه‌بر قرآن و سنت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از آموزه‌های اخلاقی و عرفانی اهل بیت و امامان معصوم (علیهم السلام) نیز بسیار بهره جسته‌اند. آثار اخلاقی چون *تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق* از ابن‌مسکویه، *جامع السعادات* و *معراج السعادة* از نراقیین و ...، همچنین آثاری که بیشتر جنبه عرفانی دارد مانند: *اوصاف الاشراف* از خواجه نصیر، بخش‌هایی

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01]

از *المحجة البیضاء* فیض کاشانی، مباحث عرفانی علامه طباطبایی در *المیزان* و دیگر آثار ایشان چون *رساله الولایه*، *چهل حدیث* از امام خمینی، *مراحل اخلاق در قرآن* از استاد جوادی آملی و بسیاری از آثار دیگر مبیّن این نکته می‌باشد.

در آثار فراوانی که از صوفیه به‌دست ما رسیده نیز تأکید بر استفاده از کتاب و سنت به عنوان محور اساسی در مباحث اخلاقی و عرفانی آنان مشهود است و خود آنان در کتب خویش بر این نکته تأکید داشته‌اند. به عنوان نمونه، یکی از پیران صوفی گفته است: گوشم علمی از علوم اهل حقیقت را شنید آن را اجازه ورود به دل ندادم مگر پس از تطبیق آن بر کتاب و سنت (سراج طوسی، ۱۳۸۲: ۳۷۷). و دیگری گفته:

صوفی کسی است که کتاب خدای را در دست راست خویش گیرد و سنّت رسول را در دست چپ خویش و به یک چشم در بهشت نگرد و به دیگر چشم به دوزخ و دنیا را ازاری کند بر میان و آخرت را ردایی بر تن و از میان آن دو مولی را خطاب کند که لبّیک اللّهم لبّیک! (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۴: ۲۰۹).

همچنین اصطلاحاتی که در این دو علم مورد استفاده قرار می‌گیرد نیز بیشتر از قرآن و سنت گرفته شده است. در اخلاق خاص قرآن که به‌عبارتی همان عرفان حقیقی اسلام و محصول معرفت عمیق‌تر و درونی‌تر کتاب و سنت است همه تعاریف و اصطلاحات از متن قرآن و سخنان معصومان (علیهم السلام) اخذ شده است؛ به عنوان مثال اصطلاحاتی چون توبه، انابه، صدق، خلوت، تفکر، حزن، رجاء، صبر، شکر، اراده، شوق، معرفت، یقین، سکون، توکل، رضا، تسکین، توحید، اتحاد و وحدت، همگی از آیات قرآن یا روایات معصومان (علیهم السلام) گرفته شده و در عرفان و اخلاق به‌کار برده می‌شوند.

۴. مراحل، مقامات و منازل مشترک

میان حق و خلق فاصله‌ای است که به مراحل و منازل بی‌شمار تقسیم می‌شود. برخی از کتب عرفانی آن‌ها را به سه، هفت، ده، چهل، صد و حتی هزار منزل تقسیم نموده‌اند. ریاضت، دوره‌ای است که سالک می‌بایست این منازل را طی کرده تا به مقصود برسد. مهم‌ترین آثاری که در این باره وجود

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01]

دارد، *منازل السائرین* خواجه عبداله انصاری، *اوصاف الاشراف* خواجه نصیرالدین طوسی و از معاصران *مراحل اخلاق در قرآن* استاد جوادی آملی است.

از آثار فوق و نیز برخی کتب دیگر که مبنای تبیین مراحل عرفانی را آیات قرآن کریم قرار داده‌اند می‌توان استنباط کرد که سیر و سلوک عرفانی در نظر آنان با آنچه در این جستار، اخلاق خاص قرآن نامیده شده، هماهنگی دارد؛ چرا که آنان با استفاده از آیات قرآن، منازل و مراحل عرفانی را ترسیم نموده و با برداشت‌های خاص خود که نوعی تفسیر و تأویل عرفانی است، آن‌ها را تبیین نموده‌اند.

خواجه نصیرالدین طوسی، اخلاق را در دو سطح مطرح کرده، یکی اخلاق علمی که به روش حکیمان با استدلال، مبانی آن را تبیین و دربارهٔ نفس آدمی از آن جهت که دارای ملکات نفسانی است و از او افعال ارادی پسندیده یا ناپسند صادر می‌شود بحث می‌کند؛ شناخت نفس و قوای نفسانی و کمال نفس، مبادی علم اخلاق هستند (خواجه نصیر ۱۳۵۶: ۴۸). بخش دیگر، اخلاق عملی یا همان سیر و سلوک عرفانی است که چگونگی وصول به کمال و عوامل و موانع آن را مطرح می‌کند. وی در *اوصاف الاشراف*، هر یک از مراحل و منازل اخلاقی یا عرفانی را با به‌کارگیری آیه‌ای از آیات قرآن تبیین نموده که می‌توان آن را نشانه‌ای از تطابق عرفان عملی و اخلاق خاص قرآن قلمداد کرد.

کتاب *مراحل اخلاق در قرآن* از استاد جوادی آملی که یکی از مجلدات تفسیر موضوعی ایشان است نیز با رویکرد اخلاق توحیدی قرآن نگارش یافته و با پسندیدن سبک محقق طوسی، همان منازل و مراحل را نام برده و به تشریح آن‌ها پرداخته است. به عنوان مثال در بخش دوم کتاب از مراحل مانع‌زدایی از سیر و سلوک سخن می‌گویند که عبارتند از: توبه، زهد، ریاضت، مراقبه و محاسبه و تقوی. این مراحل پنج‌گانه درواقع همان مراحلی است که محقق طوسی در باب دوم *اوصاف الاشراف* تحت عنوان «ازاله عوایق و قطع موانع از سیر و سلوک» آورده است. در بخش سوم، استاد جوادی آملی تمام ابواب کتاب محقق طوسی را یکجا تحت عنوان مقامات عارفان و مراحل سیر و سلوک آورده و شرح داده است. آخرین مراتب سیر و سلوک وصول به مراتب توحید، اتحاد و وحدت و بالاخره فناست که هر دو اثر به آن‌ها ختم می‌شود.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01]

همچنین امام خمینی در کتاب *شرح جنود عقل و جهل* و در مقاصد و فصول آن به‌طور پراکنده به بسیاری از مقامات عرفانی و مباحث توحیدی پرداخته است. مسائلی چون صبر و مراتب آن، تسلیم و فوائد آن، فضائل صمت، تواضع، زهد و مراتب آن، علم، توکل، شکر و مراتب آن و رضا که بررسی این مباحث در کتب عرفانی یکی از محورهای اصلی محسوب می‌شود.

۵. تأکید بر ذکر

ذکر یکی از راهکارهای اصلی در اخلاق و عرفان برای دفع خواطر مزاحم در سیر به‌سوی خداست. بیشتر نوشته‌های اخلاقی و عرفانی به‌ویژه آثاری که متعلق به عرفای واصل است، مشحون از اذکاری است که برای اوقات مختلف تجویز شده است. هدف از ذکر، غفلت‌زدایی و نگهداشتن سالک در حالت بیداری است. از همین روی اذکار، کارکردهای مختلف و تقسیمات متعددی براساس حالت‌ها و مقامات گوناگون سلوکی دارند.

در حالات عرفا و علمای اخلاق نیز آمده است که آنان به‌طور مداوم به ذکر عام و خاص مشغول بوده و شاگردان و پیروان خود را بر آن وامی‌داشتند. در هر صورت، ذکر را می‌توان از نقاط مشترک مهمی دانست که اخلاق و عرفان را به‌هم پیوند داده است؛ ازاین‌رو بخش اعظمی از کتب اخلاقی، عرفانی و تفسیری مربوط به اذکار مختلف و تقسیمات متعدد آن‌هاست؛ مثلا گاهی ذکر دارای هفت مرتبه: قالبی، نفسی، قلبی، سری، روحی، عیونی و غیب الغیوب است (بحرالعلوم، ۱۴۱۵: ۱۷۹-۱۷۸) و گاه به چهار قسم قالبی، نفسی و هریک را به اطلاقی و حصری تقسیم نموده‌اند (بحرالعلوم، ۱۴۱۵: ۱۹۲- ۱۶۲).

قرآن کریم آیات متعددی در اهمیت و تأکید بر ذکر دارد؛ این در حالی است که نه‌تنها تمام آیاتش مصداق ذکر شمرده می‌شوند، بلکه یکی از نام‌های این کتاب مقدس نیز ذکر است. برخی آیات به ذکر کثیر فرمان می‌دهند تا کمیت را القا کنند؛ مانند: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اذْکُرُوا اللّهَ ذِکراً کثِیراً» (احزاب:۴۱) و برخی بر کیفیت اشاره می‌کنند؛ مانند: «فَإِذا قَضَیْتُمْ مَناسِککمْ فَاذْکُرُوا اللّهَ کذِکرِکمْ اباءَکمْ أَوْ أَشَدَّ ذِکراً ...» (بقره: ۲۰). حال اگر ذاکر بخواهد کمیت و کیفیت ذکر را رعایت

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01]

کند همواره در هر حال و مقام می‌باید با توجه تام مشغول ذکر و یاد خدا باشد، و این همان است که در عرفان و قرآن به عنوان مسیر و مقصد سالک از آن نام برده می‌شود.

۶. توجه خاص به جوهر محبت و عشق

آنچه سالک را در طریق توحید، وارد و به پیش می‌برد، محبت و عشقی است که وجود او را فراگرفته و به‌سوی معشوق می‌کشاند. این عشق برآمده از حب الاهی نسبت به ذات خویش است و در سراسر عوالم وجود که مظاهر اسما وصفات اویند نیز ساری و جاری گشته است. بنابراین تمامی موجودات که مظاهر اسما و صفات الاهی‌اند نه‌تنها به منشأ خود یعنی ذات حق‌تعالی عشق و محبت دارند که به یکدیگر نیز عشق می‌ورزند و این عشق نسبت به اولیای الاهی بیشتر است؛ چرا که آنان جلوهٔ کامل‌تری از اسما و صفات الاهی را نمودار ساخته‌اند.

در قرآن کریم آیاتی که به‌طور مستقیم یا با اشاره و رمز به این موضوع اشاره کرده‌اند، فراوانند؛ به عنوان مثال این آیه که می‌فرماید: «... و الذین آمنوا اشد حبا لله» (بقره: ۱۶۵). خداوند محبوب همه است اما به‌طور خاص در نزد مؤمنان بیشترین محبوبیت را دارد. عشق به خداوند منشأ همهٔ اعمال و رفتارهای مؤمن و جوهرهٔ اصلی حیات اوست. یا برخی «شراب» را در آیه «وَ سَقاهُمْ رَبُّهُمْ شَراباً طَهُوراً» (انسان:۲۱) **به** عشق معنا کرده و گفته‌اند: بدان که مراد از شراب در کلام عرفا، می عشق و محبت است که هیچ صاحب جرأتی طاقت آشامیدن دو جرعهٔ آن را ندارد و چون این شراب طهور حقیقت و ظلش در دنیا نار محبّت و عشق، و موردش قلب است، حق تعالی می‌فرماید: «نارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ الَّتِی تَطَّلِعُ عَلَی الْأَفْئِدَةِ» (همزه: ۶) باری یک جرعهٔ آن کافی است که تو را از خودی خود خلاص نماید و از عالم رنگ تو را به مقام بی‌رنگی رساند و احتیاج تو را مبدّل به غنای مطلق گرداند، همچنان‌که وجود مقیدت را مطلق می‌کند (سبزواری،۱۳۸۶: ۹۱).

عرفان‌پژوهان برای رسیدن به مقام قرب الاهی یا فنای فی الله از دو مسیر سخن گفته‌اند که جمع آن دو نیز ممکن است، یکی مجاهده و ریاضت و دیگری عشق و محبت. راه آسان‌تر همین مسیر عشق و محبت است. بسیاری از واصلان به حق از طریق همین محبت و عشقی که به دلشان افتاده و مجذوب آن گشته‌اند بدین مقام دست یافته و راه طولانی سیر و سلوک الی‌الله را در اندک زمانی

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01]

پیموده‌اند. از همین روی، آثار اخلاقی و عرفانی پر است از عبارات، اشعار، دل‌نوشته‌ها و سخنان آنان که سراسر بوی عشق و محبت به وصال معبود می‌دهد.

نتیجه:

۱. در اخلاق مادی مبنای انگیزهٔ رفتارها تحسین و تقبیح اجتماعی است. هرچه با عقل معاش پسندیده شود، تحسین و هرچه ناپسند آید تقبیح می‌گردد. در مبنای فلسفی تعدیل قوا موجب تحسین و افراط و تفریط آن موجب تقبیح اجتماعی می‌گردد.

۲. در اخلاق عام انبیا مبنای رفتارهای آدمی، لذت یا ألم اخروی و نیز توجه به قضا و قدر الهی است. این ملاک مورد تأکید کتب آسمانی و به‌ویژه قرآن کریم است، اما به جهت انگیزهٔ غیرتوحیدی نمی‌توان آن را از شائبهٔ شرک مبرا دانست.

۳. اخلاق خاص قرآن بر توحید ناب بنیان نهاده شده و از دو مبنای معرفت شهودی نسبت به خداوند و محبت و عشق به او تشکیل شده است. ازاین‌رو پیوند عمیقی با عرفان اسلامی مبتنی‌بر کتاب و سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و سیره اهل بیت (علیهم السلام) دارد که آن نیز بر همین مبانی بنا شده است.

۴. عرفان نظری که به تبیین شهودی هستی و مراتب آن می‌پردازد، دارای تشابه فراوان و حتی منطبق با جهان‌بینی قرآنی در اخلاق نظری است و عرفان عملی که درواقع سلوک نفسانی و وصول به بالاترین مراتب هستی است، منطبق با اخلاق عملی قرآن می‌باشد.

۵. اخلاق خاص قرآن و عرفان اسلامی در هدف، تأکید بر تهذیب و ریاضت، ابتناء کتاب و سنت، منازل و مقامات مشترک و تأکید بر ذکر با یکدیگر انطباق دارند.

کتاب‌نامه:

- قرآن کریم
- احمد پور، مهدی. (۱۳۸۹)، *کتابشناخت اخلاق اسلامی*، جمعی از نویسندگان، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01]

- آشتیانی، میرزا احمد؛ محمدجواد رودگر. (۱۳۸۶)، *سر سلوک، ترجمه و شرح رساله الولایه* (آشتیانی)، قم: آیت اشراق.
- بحرالعلوم طباطبایی نجفی، مهدی. (۱۳۶۰)، *رساله سیروسلوک منسوب به بحرالعلوم*، تهران، حکمت.
- تبادکانی، شمس‌الدین محمد. (۱۳۸۲)، *تسنیم المقربین*، محمد طباطبایی بهبهانی، تهران: کتابخانه موزه و اسناد مجلس شورای اسلامی.
- جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۷۷)، *تفسیر موضوعی قرآن کریم* (مراحل اخلاق در قرآن)، قم: اسراء.
- سراج الطوسی، ابونصر. (۱۳۸۲)، *اللمع فی التصوف*، تهران: اساطیر.
- سبزواری، محمدابراهیم. (۱۳۸۶)، *شرح گلشن راز*، تهران: نشر علم.
- سهروردی، شهاب‌الدین ابوحفص. (۱۳۷۵)، *عوارف المعارف* (ترجمه)، ابومنصور اصفهانی، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
- طباطبایی، محمدحسین. (۱۳۷۴)، *المیزان فی تفسیرالقرآن*، ترجمه محمدباقر موسوی همدانی، قم: انتشارات اسلامی.
- ـــــــــــــ . (۱۴۱۷ق)، *المیزان فی تفسیرالقرآن*، قم: انتشارات اسلامی.
- طوسی، خواجه نصیرالدین. (۱۳۶۱)، *اوصاف الاشراف*، مشهد: انتشارات امام.
- ـــــــــــــ . (۱۳۵۶)، *اخلاق ناصری*، تهران: چاپخانه زر.
- فرغانی، سعیدالدین. (۱۳۷۹)، *مشارق الدراری شرح تائیه ابن فارض*، رضا مرندی، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
- قیصری، داوود. (۱۳۸۱)، *رسائل قیصری*، جلال‌الدین آشتیانی، تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
- ـــــــــــــ . (۱۴۲۵ ق)، *شرح علی تائیه ابن الفارض*، فرید المزیدی، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ـــــــــــــ . (۱۳۸۷)، مقدمه شرح قیصری *بر فصوص الحکم*، حسین سید موسوی، تهران: حکمت.
- منجد الطلاب. (۱۳۶۰)، انتشارات اسلامی.
- موحدیان عطار، علی. (۱۳۸۸)، *مفهوم عرفان*، قم: دانشگاه ادیان ومذاهب.
- میبدی، ابولفضل رشیدالدین. (۱۳۸۳)، *خلاصه تفسیرادبی وعرفانی قرآن*، نگارش حبیب‌اله آموزگار، تهران: اقبال.
- نسفی، عزیزالدین. (۱۳۶۳)، *زبدة الحقایق*، حق‌وردی ناصری، تهران: طهوری.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01]

- همدانی، سید علی. (۱۳۷۰)، احوال وآثارمیرسید علی همدانی (شش رساله)، پاکستان: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
- یثربی، یحیی. (۱۳۷۴)، *عرفان نظری*، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01]